

## گستره مفهوم «جهاد به مثابه قتال» در اندیشه سید قطب و علامه طباطبایی

یوسف نجفی\*

حمزه علی بهرامی\*\*

### چکیده

ابلاغ وحی و دعوت به پذیرش آن، دو محور اصلی وظیفه انبیاء است. در باره تمسک پیامبران به جهاد در راستای انجام وظیفه خود، دو دسته آیه وجود دارد؛ دسته‌ای به مبارزه و جهاد ابتدایی دعوت می‌کند و دسته‌ای دیگر عدم اکراه و پذیرش دین توسط مخالفان را توصیه می‌نماید. مفسران در حل تعارض آیات جهاد پاسخ‌های متفاوتی داده‌اند. مقاله حاضر به دنبال توصیف، تبیین و تحلیل انتقادی آراء دو مفسر معاصر سید قطب و علامه طباطبایی در این زمینه است. نتیجه مقاله آن است که سید قطب به کمک نظریه مرحله‌ای بودن آیات، در حل این تهافت ظاهری کوشیده است و جهاد را نوعی مبارزه انقلابی با هدف نابودی نظام‌های بشری و استقرار حاکمیت خدا بر زمین دانسته و به جهاد ابتدایی معتقد شده است؛ علامه طباطبایی با پذیرش عدم اکراه در دین، آیات جهاد را از محکومات قرآن دانسته و به حل این تعارض پرداخته است.

### واژگان کلیدی

آیات جهاد، جهاد دفاعی، جهاد ابتدایی، سید قطب، علامه طباطبایی.

irannajafi17@yahoo.com

bahrame1918@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۹۵/۲/۲۹

\*. دانش‌آموخته دکتری دانشگاه اصفهان.

\*\* استادیار گروه معارف اسلامی دانشگاه اصفهان.

تاریخ دریافت: ۹۴/۶/۹

### طرح مسئله

یکی از مشکلات مفسران رفع تعارض‌های ظاهری میان آیات مربوط به دعوت و جهاد در قرآن است. به موجب برخی از آیات پیامبر فقط موظف به ابلاغ وحی و انذار بشارت است. برخی دیگر از آیات مسلمانان را به جهاد با مشرکان تشویق و تحریض می‌کنند. در میان آیات جهاد برخی به قتال با مشرکان و نابودی ایشان دعوت می‌کنند و برخی دیگر خضوع و تسلیم آنان را شرط پایان جنگ اعلام کرده‌اند. مفسران برای رفع این تعارض‌های ظاهری دست به تأویل‌ها و تفسیرهای متفاوتی زده‌اند. عموم مفسران گذشته به نسخ معتقد شده‌اند. در میان مفسران جدید برخی از جمله سید قطب به کمک نظریه مرحله‌ای بودن آیات در حل این تهافت ظاهری کوشیده‌اند و برخی دیگر نظیر علامه طباطبایی عدم اکراه در دین را مبنا و از محکومات قرآن دانسته و آیات جهاد را منطبق با این مبانی تفسیر کرده‌اند. سؤال اساسی این است تبیینی که اینان از هدف جهاد در قرآن ارائه نموده‌اند، چه مقدار با مجموعه آیات نازل شده در این زمینه همخوانی دارد. سید قطب آیات ناظر به اختیار انسان‌ها در پذیرش دعوت انبیا و نیز آیات ناظر بر تحدید وظیفه انبیا به ابلاغ و دعوت دین را تصویرگر فضای تضاد سازش‌ناپذیر و تقابلی سخت میان شرک و توحید می‌داند و معتقد است نه تنها بر تحمل و همزیستی با دین شرک دلالتی ندارند، بلکه مفاد آن پیامبر و مسلمانان را به انقطاع کامل و عدم مداخله در برابر مشرکان فرامی‌خواند. طباطبایی همچون سید قطب حق حیات را برای اهل کتاب، تنها در سایه حکومت اسلامی و مشروط به خضوع در برابر آن به رسمیت می‌شناسد، اما در نظر او اهل کتاب به دلیل انحراف از اصل توحید و اعتقاد و عمل به آموزه‌های تحریف شده، در مسیر خلاف فطرت گام برمی‌دارند و در نهایت مشرک‌اند، در نتیجه با توجه به تضاد اُستی‌ناپذیر توحید و شرک و ضرورت حاکمیت توحید بر روی زمین، احکام مشرکان بر ایشان نیز صادق است و در نهایت باید میان جنگ و پذیرش اسلام یکی را برگزینند. ابتدا دیدگاه سید قطب و سپس دیدگاه علامه مورد بررسی قرار می‌گیرد.

### مفهوم جهاد

جهاد، جنگ مشروع در راه خدا و عنوان یکی از ابواب فقه اسلامی است. جهاد واژه‌ای عربی از ریشه «ج ه د» به معنای مشقت، تلاش، مبالغه در کار، به نهایت چیزی رسیدن و توانایی است. (ابن اثیر، ۱۳۶۴: ۱۳۳۴؛ ابن جوزی، بی‌تا: ۳۵۶) مهم‌ترین مفهوم اصطلاحی این واژه در متون دینی، همانند کاربرد عام آن، گونه‌ای خاص از تلاش است؛ یعنی مبارزه کردن در راه خدا با جان، مال و دارایی‌های دیگر خود در نبرد با کافران و باغیان، با هدف گسترش و اعتلای اسلام و بر پا داشتن شعائر دینی یا دفاع از آن. در متون دینی، افزون بر این معنای خاص و اصطلاحی، جهاد به مفهوم لغوی و عام خود نیز بسیار به کار رفته است، مانند کاربرد تعبیر «جهاد اکبر» درباره مجاهدت و تلاش نفس در برابر شیطان و هوای نفس. (ابن عابدین، ۱۲۷۱: ۲۱۴) آنچه در این مقاله مورد بررسی قرار می‌گیرد «جهاد به مثابه قتال» است.

### الف) جهاد در دیدگاه سید قطب

یکی از اصول بنیادین در منظومه فکری سید قطب اصل جهاد است. بدون توجه به اصل جهاد در نگرش سید قطب نمی‌توان درک کاملی از مبانی فکری او به دست داد. او در این موضوع ملهم از مودودی است، به صورتی که در *فی ظلال القرآن* و در مقدمه تفسیر سوره انفال به هنگام بحث از ماهیت و اهداف جهاد در اسلام، صفحاتی را به نقل گزیده‌ای از کتاب *جهاد فی سبیل الله* اثر مودودی اختصاص می‌دهد. مودودی را از جمله متفکران مسلمان طرف‌دار احیای مذهبی قرن بیستم در هندوستان و پاکستان به‌شمار می‌آورند. به‌منظور درک بهتر دیدگاه سید قطب درباره جهاد و اهداف آن، ناگزیر از ذکر خلاصه و فشرده‌ای از این نقل هستیم. سید قطب به نقل از مودودی پس از تأکید بر تحریف اصل جهاد در اسلام توسط غربیان و قدرتمندان و انتقاد به عالمان دین به دلیل سکوت در برابر این توطئه، چنین می‌نویسد:

غربیان تصور کرده‌اند، اسلام یک نحله فکری مانند سایر نحله‌ها است. اگر اسلام تنها یک نحله فکری بود و مسلمانان امتی مانند دیگر امم بودند جهاد اسلام، تمامی مزایا و ویژگی‌هایی که آن را در رأس عبادات قرار می‌دهد از دست می‌داد، اما اسلام نحله فکری نظیر دیگر نحله‌ها نیست و مسلمانان نیز امتی مانند دیگر امم عالم نیستند، بلکه اسلام اندیشه و روشی انقلابی است که هدف آن انهدام و ریشه‌کن کردن کامل نظام‌های اجتماعی عالم و تأسیس نظامی با بنیادهای جدید فکری و شیوه‌های عملی است. از اینجا واژه مسلمانان به‌عنوان وصفی برای یک حزب انقلابی جهانی که اسلام آن را شکل داده است، شناخته می‌شود تا وسیله‌ای باشد برای ایجاد برنامه انقلابی موردنظر اسلام و جهاد عبارت است از مبارزه انقلابی آن حرکت ذاتاً مستمر که برای نیل به این هدف بر پا می‌شود ... (سید قطب، ۱۹۹۵: ۳ / ۱۵۰۸)

سید قطب برخلاف مفسران نماینده جریان اصلاح و اعتدال دینی همچون عبده و طنطاوی معتقد به جهاد ابتدایی است. (همو، ۱۹۸۷: ۳ / ۲۱۸) و برای جهاد و سرنگونی نظام‌ها و حکومت‌های بشری که به عقیده او غاصب الوهیت خدا هستند، نیازی به توجیهاتی نظیر سدکردن راه دعوت و تبلیغ دین خدا و یا اقدام به تهدید و تجاوز علیه کیان جامعه و نظام اسلامی نمی‌بیند. در هندسه معرفت دینی سید قطب، جهاد جزو ذات و طبیعت اسلام و لازمه نقش آن در زمین و اهداف بلندی است که خدای متعال برای آن مقرر فرموده است. این دین آمده است تا با شعار الوهیت خدا، آزادی انسان را از عبودیت بشر اعلان کند و الوهیت خدا چیزی جز انقلاب فراگیر و همه‌جانبه علیه صور مختلف حاکمیت بشر نیست ... اعلان الوهیت خدا؛ یعنی بازپس‌گیری قدرت غصب شده خدا از بشر و بازگرداندن آن به خدا. (همو، ۱۹۹۵: ۳ / ۱۴۳۳)

در این دیدگاه، نظام‌های بشری بنا به ذات خود، غاصب و نافی استقرار پادشاهی خدا بر زمین هستند و

حق بودن دین، تمسک به اعمال زور و توسل به جهاد را به منظور حاکم ساختن آن بر جوامع بشری و در نتیجه تثبیت الوهیت خدا در زمین، مجاز می‌سازد. او خود در کتاب *الجهاد فی سبیل الله* پس از آن که طرف‌داران اندیشه اصلاح و اعتدال دینی را به دلیل نفی جهاد ابتدایی و به رسمیت شناختن حکومت‌ها و عقاید جوامع، شکست خوردگان روحی و به تعبیر امروزی، مسلمانان خودباخته و شرمنده می‌نامد، تصریح می‌کند:

اقامه پادشاهی خدا و از بین بردن پادشاهی بشر و گرفتن قدرت از دستان غاصب بندگان و برگرداندن آن به خدا و سیادت شریعت الهی و الغای قوانین بشری (استقرار الوهیت و حاکمیت الله)، همه اینها تنها با تبلیغ و بیان ممکن نیست؛ زیرا حاکمان و غاصبان قدرت خدا در زمین تنها با تبلیغ و بیان، تسلیم نمی‌شوند و گرنه ساده‌تر از عمل رسولان در استقرار دین خدا در زمین کاری وجود نداشت ... (سید قطب، ۱۹۷۷: ۱۰۲ - ۱۰۱)

از نظر سید قطب، این جهاد ابتدایی مسبوق به جهاد دفاعی است. به عقیده او جهاد دفاعی عبارت است از آزادسازی سرزمین خود از تعرض و یا حاکمیت طاغوت و تبدیل آن به پایگاهی برای آغاز تهاجم علیه نظام‌های کفر و سرنگونی آنها و آزادسازی سرزمین‌های دیگر و استقرار حاکمیت خدا بر تمامی زمین. (همان: ۱۲۰) طبیعتاً رسالت و مسئولیت اصلی در این راه برعهده طلایه‌داران جنبش اسلامی و پیشتازان و به تعبیر خود او «نواه» یا «الجماعه المسلمه» است. (همان: ۱۲۶)

بدیهی است که شعار آزادسازی انسان‌ها از یوغ نظام‌های بشری و استقرار الوهیت خدا، ماهیت مکرهانه توسل به زور و اسلحه را تغییر نمی‌دهد. در اینجا سخن از دگرگونی نظام سیاسی در یک سرزمین با اتکا به خواست آحاد یک جامعه؛ یعنی انقلاب نیست که بتوان توسل به خشونت را طبیعی و اجتناب‌ناپذیر تلقی کرد، بلکه سخن از توسل به زور برای سرنگونی نظام‌های سیاسی در سرزمین‌های دیگر و مستقر ساختن نظامی نوین به جای آنها، صرف‌نظر از اراده و عقیده جوامع این سرزمین‌ها است. او ضمن خرده‌گیری به متفکران مسلمانی که - او آنها را شکست‌خورده روحی و عقلی می‌خواند - با انکار سرنگونی نظام‌های سیاسی و تصرف سرزمین‌های دیگر به‌منزله هدف اسلام، سعی در اجتناب از چنین تعارضی کرده و نیز ضمن ارجاع این انتقاد به شبهه‌افکنی‌های دشمنان مغرض اسلام، منکر وجود چنین تعارضی می‌شود، او معتقد است که این دو موضوع هیچ ارتباطی با یکدیگر ندارند و می‌نویسد:

جهاد در اسلام برای اکراه افراد به اسلام نیست، بلکه هدف از آن اولاً دفع آزار و اذیت مؤمنان است ... و ثانیاً پس از تحقق آزادی عقیده، تحقق آزادی دعوت است. اسلام بهترین رویکرد به وجود و حیات و پیشرفته‌ترین نظام زندگی را برای بشر به ارمغان آورده است. پس از بیان و ابلاغ این عقیده مترقی و جامع به انسان‌ها، هر که خواست

ایمان آورد و هر که خواست کفر ورزد؛ چراکه اکراهی در دین نیست، اما پیش از آن باید تمامی موانع فرارو در ابلاغ این عقیده و تفکر نیک و مترقی به مردم - درست همان گونه که از جانب خدا برای مردم آمده است - از بین برود. همچنین باید تمامی موانعی که مردمان را از شنیدن و پذیرش و پیوستن به این کاروان هدایت بازمی‌دارد، از میان برود؛ از جمله این موانع، نظام‌های طاغوتی در روی زمین هستند که مانع مردم برای استماع هدایت شده، هدایت یافتگان را مورد آزار و شکنجه و تهدید قرار می‌دهند ... (سید قطب، ۱۹۹۵: ۲۹۴ / ۱)

در این واقعیت نمی‌توان تردید کرد که سید قطب حق حاکمیت ملت‌ها بر سرنوشت خود را که موضوع ماده سوم اعلامیه حقوق شهروندی و حقوق بشر انقلاب فرانسه و ماده بیست و یکم اعلامیه جهانی حقوق بشر است، به رسمیت نمی‌شناسد.

نکته مهم دیگری که از توضیح سید قطب درباره اهداف جهاد و وضعیت ایدئال در روی زمین فهمیده می‌شود، نقش تعیین‌کننده عنصر قدرت در اندیشه سیاسی او است، چنان‌که دانستیم مطلوب او از جهاد، اقامه پادشاهی خدا و استقرار حاکمیت الله بر روی زمین است. الوهیت و حاکمیت الله از نظر او چیزی نیست جز اجرای شریعت خدا به دست نظامی ملتزم و مؤمن به این شریعت. از نظر او، تحقق عبودیت بشر در برابر خدا که همان استقرار نظام سیاسی مسلمان و حاکم ساختن احکام شریعت بر تمامی مناسبات زندگی فردی و جمعی انسان است، به مراتب ضروری‌تر و حیاتی‌تر از فراگیر شدن عقیده توحید و ایمان و ارزش‌های الهی است. در حقیقت، سید قطب اعمال قدرت سیاسی و نظامی و استقرار نظام سیاسی مسلمان و اجرای شریعت الهی را مهم‌ترین و اصلی‌ترین شرط و مقدمه فراگیری توحید و ایمان و ارزش‌های الهی می‌داند. این باور، عنصر کانونی در اندیشه اجتماعی سید قطب است. او البته در این باور نیز تحت تأثیر مودودی قرار دارد که به آن اشاره رفت.

#### ب) جهاد در اندیشه علامه طباطبایی

به‌منظور تبیین دیدگاه علامه طباطبایی پیرامون اصل جهاد ناگزیر به ذکر مقدمه‌ای هستیم. مفاهیم کلیدی نظیر «فطرت»، «دین» و «استخدام»، نقش مهمی در تبیین مفهوم و فلسفه جهاد در دیدگاه علامه دارند. تمایل انسان به استخدام غیر، از نظر علامه طباطبایی حکمی فطری و در جهت صیانت و بقای ذات است، از این‌رو انسان تصرف در جماد، نبات، حیوان و حتی انسان‌های دیگر را حق فطری خود می‌داند. طبیعی است دفاع از چنین حقی نیز امری مطابق فطرت خواهد بود. تنها در مورد انسان‌های دیگر است که به دلیل نیاز به زیست اجتماعی و مزاحم این حقوق از یک‌سو و ضرورت بقا و تداوم زیست اجتماعی به‌منزله اصلی‌ترین نیاز نوع انسان از سویی دیگر، او ناگزیر از مصالحه و پذیرش حق استخدام متقابل و به‌عبارت بهتر محدودیت حق

فطری خود در استخدام هموعان می‌شوند. به عقیده طباطبایی دفاع از حقوقی که انسان به حکم فطرت از آن برخوردار است و در رأس آنها دفاع از انسانیت در برابر تجاوز دیگران، خود امری فطری و در نتیجه مشروع است، بنابراین از نظر علامه جهاد و قتال مشروع، ماهیتی دفاعی دارد و هر عقل سلیمی آن را تأیید می‌کند. (طباطبایی، ۱۹۷۱: ۲ / ۷۱)

چنین تحلیلی از پدیده جنگ و قتال با توجه به مبانی علامه معقول می‌نماید، اما سخن در این است که آن حقوقی که به حکم فطرت انسان از آن برخوردار است و در رأس آنها حقوق انسانی که دفاع از آن مشروعیت‌بخش جنگ‌ها است، کدام‌اند؟ چه به تعبیر تنبیه‌برانگیز طباطبایی «در طول تاریخ بهانه فاتحان و کشورگشایان هم همین دفاع بوده است. آنان اول برای خود نوعی حق حاکمیت و یا ... کمبود زمین و امثال آن فرض می‌کنند و در نتیجه جنگ در راه تأمین این حق مفروض را اقدامی دفاعی و مشروع تلقی می‌کنند.» از نظر طباطبایی، مهم‌ترین حقوق انسانیت، نه حقوقی نظیر حق حیات آن چنان که فلاسفه امروز اجتماع و سیاست می‌گویند، بلکه توحید و قوانین دینی است که بر اساس آن تشریح شده است. (طباطبایی، ۱۹۷۱: ۲ / ۷۲) دفاع از چنین حقی است که اسلام آن را جهاد نامیده و مشروعش دانسته است. او آیاتی نظیر «[همان] کسانی که به ناحق از خانه‌هایشان رانده شدند، [و جرمی نداشتند] جز اینکه می‌گفتند: «پروردگار ما، خداست.»؛ و اگر خدا برخی از مردم را به وسیله برخی [دیگر] دفع نمی‌کرد، دیرها و کلیساها و کنیسه‌ها و مساجدی که نام خدا در آن بسیار برده می‌شود، حتماً ویران می‌شد و قطعاً، خدا هر کس را که [دین] او را یاری کند، یاری می‌رساند؛ که مسلماً، خدا نیرومندی شکست‌ناپذیر است.» (حج / ۴۰) را بیان اراده الهی و فرمان به جهاد برای بقای دین توحید و زنده ماندن یاد خدا در زمین می‌داند. (طباطبایی، ۱۹۷۱: ۲ / ۶۶)

این سخن البته با مبانی انسان‌شناسی علامه طباطبایی سازگاری دارد، چه در تفسیری که او از جایگاه انسان در عالم هستی و غایت آفرینش به دست می‌دهد، توحید آیین آفرینش و مطابق فطرت است. در نتیجه تلاش برای بقا و حیات توحید، به معنای تلاش برای بقا و زنده ماندن انسانیت و اعتلای آن در انطباق با آیین آفرینش است. بر این سخن نیز نمی‌توان خرده گرفت که متفکری دفاع از اساس و مبنای عقاید و اندیشه‌هایی را که موجب سعادت انسان می‌داند، برای معتقدان و پیروان، امری مشروع، بلکه واجب تلقی کند. بررسی مبانی و فلسفه جهاد در دیدگاه طباطبایی تمام نخواهد بود اگر از معنای دفاعی بودن این حکم الهی در نظر او غفلت شود. دفاعی بودن حکم جهاد از نظر طباطبایی مفهومی اعم از دفاعی بودن یا ابتدایی بودن این فریضه در اصطلاح حقوقی و فقهی دارد. مقصود او از دفاع در اینجا «دفاع از حقیقت انسانیت» است، بنابراین قتال چه به منظور دفاع از مسلمانان و کیان اسلام باشد و چه ابتدایی در حقیقت دفاع از حق انسانیت است و آن حق، عبارت است از حقی که [انسان] در حیات خود دارد. پس شرک به خدای سبحان هلاک انسانیت و مرگ فطرت و خاموش شدن چراغ درون دل‌هاست و قتال که همان دفاع از حق انسانیت است، این حیات را برمی‌گرداند. (همان)

از این رو، طباطبایی معتقد است آیه «و اگر به صلح و آشتی گراییدند - تمایل نشان دادند - تو نیز به آن بگری و بر خدا توکل کن، که اوست شنوا و دانا.» به وسیله آیه «پس چون ماه‌های حرام - چهار ماهی که به آنها مهلت داده شده بود - سپری شود مشرکان را هر جا که یابند بکشید و بگیریدشان و در تنگنا قرارشان دهید - بازداشتشان کنید - و در هر گذرگاهی به کمینشان بنشینید، پس اگر توبه کنند و نماز برپا دارند و زکات بدهند راهشان را بگشایید - متعرض آنها نشوید - که خدا آمرزگار و مهربان است» (انفال / ۶۱) نسخ شده است. (طباطبایی، ۱۹۷۱: ۹ / ۱۳۱)

ریشه این نظر را باید در نگاه او به نسبت میان شرک با توحید و رسالت و هدف اسلام جستجو کرد. به عقیده طباطبایی، توحید تحت هیچ شرایطی شرک را بر نمی‌تابد و هدف اسلام پاک‌سازی زمین از لوث شرک مطلق و تحقق ایمان خالص برای خدای سبحان می‌داند. (همان: ۲ / ۶۷) این باور در نزد طباطبایی چنان است که اندک مناسبتی را برای اشاره به آن فرو نمی‌گذارد، از جمله در تفسیر آیه ۲۸۶ سوره بقره می‌نویسد:

این دعایی است از سوی مؤمنان دال بر اینکه ایشان پس از اعلام پذیرش و اطاعت از اصل دین و گفتن «سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا» (بقره / ۲۸۵) هیچ اهمیتی جز برپایی و انتشار دین و جهاد برای اعلاای کلمه حق و متحد ساختن ملل مختلف بر محور آن ندارند ... از این رو دعوت به دین توحید، همان راه دین و همان مسیری است که جهاد و قتال و امر به معروف و نهی از منکر و سایر اقسام دعوت و انذار را در پی دارد. تمامی این روش‌ها برای محو ریشه اختلاف در بین نوع بشر است. (همان: ۲ / ۴۴۶)

به نظر طباطبایی آیات جهاد در قرآن چهار گروه‌اند:

۱. آیاتی که در خصوص قتال با مشرکان مکه نازل شده است؛

۲. آیاتی که درباره قتال با اهل کتاب نازل شده است؛

۳. آیاتی که درباره قتال با عموم مشرکین است؛

۴. آیاتی که مسلمانان را به قتال با عموم کافران اعم از مشرکان و اهل کتاب فرامی‌خواند. (همان: ۶۵)

او معتقد است که آیات مربوط به قتال با اهل کتاب مربوط به آنانی از ایشان نیست که با مسلمانان دشمنی می‌ورزند، بلکه مقصود، قتال با عموم ایشان است. از جمله آیات بحث انگیز در موضوع تعامل با مشرکان آیه ۲۹ سوره توبه است:

قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ، وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ.

با کسانی که به خدا و به روز بازپسین ایمان نمی‌آورند، و آنچه را خدا و فرستاده‌اش حرام کرده، ممنوع نمی‌دارند و به دین حق متدین نمی‌شوند، [که] از افرادی هستند که

کتاب [الهی] به آنان داده شده، پیکار کنید تا اینکه [مالیات] جزیه را به دست [خود] بپردازند، در حالی که آنان کوچک‌اند.

برخی از مفسران حرف «مین» در عبارت «من الذین اوتوا الكتاب» را تبعیضیه (به معنای بعضی از اهل کتاب) دانسته و معتقد شده‌اند منظور آیه قتال با گروهی از اهل کتاب است که اوصاف خاصی دارند و برخی دیگر حرف «مین» را بیانیه دانسته بر این نظر رفته‌اند که مفاد آیه فرمان قتال با عموم اهل کتاب است. طباطبایی با دسته اخیر هم‌داستان است. او در تفسیر آیه مذکور و در پاسخ به این سؤال که چرا علی‌رغم ایمان اهل کتاب به خدا و اعتقاد ایشان به دین توحید و تأکید او بر به رسمیت شناخته شدن حق حیات و حقوق انسانی پیروان ادیان در جامعه اسلامی، قرآن به قتال با عموم اهل کتاب فرمان داده است، می‌نویسد:

آنان به خدا و آخرت ایمانی صحیح ندارند، آنچه را که اسلام حرام کرده، حرام نمی‌دانند و همین امر موجب بروز فساد و افتراق در جامعه انسانی و ناکام ماندن حکومت اسلامی در تحقق سعادت بشر می‌شود. همچنین ایشان پیرو آیین منطبق با ناموس خلقت [یعنی اسلام] نیستند، از این رو قتال با ایشان تا پذیرش ذلت و خضوع در برابر حکومت اسلامی و پرداخت جزیه باید ادامه یابد. آنان باید در برابر حکومت عادل اسلامی خاضع باشند و در قبال مسلمانان عرض اندام و احساس شخصیت مستقل و برابر نکنند و یا انتشار آزادانه هواهای نفسانی و ترویج عقاید انحرافی و اعمال فاسد خود، جامعه بشری را به فساد و تباهی نکشند و از سر خواری جزیه دهند. در مقابل حکومت اسلامی حیات و اداره امور آنان را تضمین کند. (طباطبایی، ۱۹۷۱: ۹ / ۲۴۲ - ۲۴۱)

### ج) معنای «فتنه» از دیدگاه سید قطب

بررسی معنای «فتنه» در نظر سید قطب تصور روشن‌تری از هدف و غایت جهاد در دیدگاه وی به دست می‌دهد، چنان که می‌دانیم مفسران قرآن از دیرباز با استناد به روایات و گزارش‌ها دینی برای واژه «فتنه»، که در آیاتی نظیر: «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً وَيُكُونَ لِلَّهِ فَإِنْ انْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ» (بقره / ۱۹۳) به مثابه هدف جهاد اعلام شده است، دو معنا ذکر کرده‌اند. برخی «فتنه» را شرک معنا کرده و از این آیه و نظایر آن نتیجه گرفته‌اند که هدف از جهاد نابودی شرک است. برخی دیگر آن را آزار و شکنجه و تهدید و تبعید تفسیر کرده و نتیجه گرفته‌اند که هدف از جهاد ایجاد امنیت مسلمانان و آزادی آنها در پرستش دین خداست. (رازی، ۱۴۱۱: ۵ / ۲۴۹؛ طبرسی، ۱۴۰۶: ۲ / ۵۱۱)

سید قطب «فتنه» را شرک نمی‌داند و در عین حال آن را به آزار و تهدید و شکنجه محدود نمی‌کند. او تفسیری موسع از «فتنه» ارائه می‌دهد. به عقیده او «فتنه»، تنها تهدید و آزار مستقیم نیست، بلکه کلیه اشکال بازدارنده مستقیم و غیرمستقیم علیه عقیده و ایمان را شامل می‌شود. از نظر او جو و فضای فسادانگیز

و گمراه‌کننده، در نظام‌های سیاسی غیرمسلمان و غیرمعتقد به اسلام، نیز که مردمان را از روش خدا دور می‌کند و رویگردانی از آن و تمایل به کفر را در نظر آنان مطلوب جلوه می‌دهد، مصداق فتنه است. (سید قطب، ۱۹۹۵: ۱ / ۱۸۹)، از این همه می‌توان نتیجه گرفت، که در نظر سید قطب، هدف جهاد در سه اصل خلاصه می‌شود:

۱. اعلامی کلمه خدا در زمین؛

۲. تثبیت منهج و روش ایدئولوژیک خدا در زندگی انسان‌ها؛

۳. حمایت از ایمان آورندگان به اسلام در برابر فتنه و آزار که البته جز با درهم کوبیدن قدرت‌های غیرمستند به خدا و نابودی آنها تضمین نمی‌شود. سید قطب با الهام از ایده‌ها و افکار و براساس «جامعه اسلامی - جامعه جاهلی» و یا «حاکمیت الله - حاکمیت طاغوت» جهاد را تلاش «برای تثبیت الهیت الله در زمین و طرد طاغوت‌های غاصب، قدرت خدا و رهایی انسان از عبودیت، غیر خدا و از فتنه و اجبار قهرآمیز آن در دست شستن از اطاعت خدا ... برای برپایی مملکت الله در تمامی زمین ...» تعریف می‌کند. (همان: ۳ / ۱۷۳۷) به عقیده او برای تحقق این هدف بزرگ دو کار لازم است، یکم دفع آزار و فتنه علیه کسانی که اسلام را پذیرفته و آزادی خود را از حاکمیت انسان علنی ساخته‌اند و دوم درهم کوبیدن تمامی قوایی که در روی زمین براساس اشکال مختلف عبودیت انسان برپا شده‌اند. تا تضمینی باشد برای هدف نخست. (همان: ۱۵۰۸)

چنان‌که پیداست او ضرورت مبارزه و جهاد با نظام‌ها و حکومت‌های غیر اسلامی را از اصل سیطره الوهیت و حاکمیت الله، بر جامعه بشری نتیجه می‌گیرد. (همان: ۱ / ۱۹۰) به عقیده سید قطب، اسلام دین حق است «و آمده است تا مینا و روشی ایدئولوژی عام برای زندگی بشریت در زمین باشد. تا امت مسلمان به رهبری بشریت در راه خدا مطابق این روش ایدئولوژی که منبعث از دیدگاهی کامل و جامع نسبت به غایت هستی و وجود انسانی است، قیام کند ... و هیچ ستمگر متجاوزی نتواند مانع دستیابی او به سعادت و کمالی شود که خدا برای انسان اراده فرموده است.» او از این سخن نتیجه می‌گیرد:

۱. حق بشریت است که دعوت به این روش الهی به او برسد و هیچ قدرتی در هیچ شرایطی مانع میان او

و این دعوت نباشد.

۲. نیز حق بشر است که پس از وصول دعوت به او در پذیرش آن آزاد باشد و هیچ قدرتی مانع این

پذیرش نشود و اگر گروهی از مردم از پذیرش آن امتناع کردند، مانع دیگران در پذیرش این دعوت نشوند.

۳. نیز این حق بشر است که اگر این دعوت را پذیرفت با هیچ‌یک از اشکال فتنه مواجه نشود.

به گمان او بر گروه مسلمانان انقلابی (الجماعه المسلمه) واجب است که «در حمایت از بشریت و برای

تثبیت روش خدا در حیات انسان‌ها و تضمین امنیت کسانی که هدایت یافته‌اند و دفع آزار و فتنه ایشان از قدرت استفاده کنند.» همچنین، به عقیده او این سه حق بشری وظیفه دیگری را متوجه گروه مسلمان

انقلابی می‌کند و آن «درهم کوبیدن هر قدرتی است که متعرض دعوت و ابلاغ آزادانه آن به انسان‌ها شده و یا آزادی پذیرش عقیده را تهدید و با اعمال آزار و تهدید مانع می‌شود و این جهاد را تا آنجا ادامه دهند که فتنه علیه مؤمنان در روی زمین برای هیچ قدرتی ممکن نباشد». (همان: ۱۸۶ - ۱۷۸)

#### د) معنای «فتنه» در اندیشه طباطبایی

طباطبایی مانند برخی مفسران (سیوطی، ۱۴۰۷: ۱ / ۲۰۵) واژه «فتنه» را در آیه ۱۹۳ سوره بقره، دین شرک تفسیر می‌کند. او در تفسیر آیه به گزارشی از قتاده در *درالمثور* به این مضمون استناد می‌کند:

قتاده گفت «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِئْتَةً؛ و با آنها پیکار کنید، تا آشوبگری باقی نماند؛ یعنی تا شرک نباشد و دین از آن خدا باشد و تا لا اله الا الله بر زبان‌ها جاری شود. رسول خدا ﷺ برای همین کلمه جنگید و بدان دعوت کرد. قتاده برای ما نقل کرد که پیامبر می‌فرمود: ظالم کسی است که از گفتن لا اله الا الله خودداری کند. با او جنگ می‌شود تا بگوید لا اله الا الله.

طباطبایی پس از نقل این گزارش و در تأیید آن می‌نویسد:

عبارت «ظالم کسی است» سخن قتاده است که از قول پیامبر برداشت کرده است و برداشتی نیکو و صحیح است. (طباطبایی، ۱۹۷۱: ۲ / ۷۲)

به موجب این تفسیر، قتال برای رفع فتنه، به معنای قتال برای نابودی دین شرک است. چندان نیازی به شرح و بیان ندارد که با چنین تفسیری از «فتنه» و با چنین برداشتی از رسالت و مسئولیت انبیا - آن هم براساس روایتی که در مجامع روایی شیعی اصل و سندی برای آن مشاهده نمی‌شود - تمام آن تأکیدها و تصریح‌ها درباره انحصار وظیفه انبیا به دعوت و ابلاغ پیام و اختیار انسان‌ها در پذیرش دعوت ایشان و نهی از اکراه و اجبار مردمان به پذیرش دین در اسلام به یک‌باره رنگ می‌بازد و فقط به یک ادعا تبدیل می‌شود. او در دفاع از توسل به زور برای ایمان آوردن کفار می‌نویسد:

اینکه گفته‌اند لازمه جنگ و غلبه [برای رفع فتنه] اکراه مردمان به پذیرش دین است، در پاسخ می‌گوییم چنین اکراهی در شرایطی که احیای انسانیت منوط به تحمیل حق مشروع بر گروهی از افراد باشد، آن هم پس از تبیین و اقامه دلیل و برهان قاطع بر ایشان اشکالی ندارد. این شیوه در میان جوامع و دول مختلف مرسوم است. آنان متخلفان و ناقضان قوانین را به تبعیت از قانون فرامی‌خوانند و در صورت عدم تمکین، برای مطیع ساختن و انقیاد وی به قانون چه با اکراه و چه با میل و رغبت از هر وسیله‌ای حتی توسل به جنگ استفاده می‌کنند. (همان: ۶۸)

گستره مفهوم «جهاد به مثابه قتال» در اندیشه سید قطب و علامه طباطبایی □ ۱۲۱

در عین حال، در تفسیر آیه «فَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ؛ و آیا تو مردم را و می‌داری تا اینکه مؤمن شوند؟!» (یونس / ۹۹) به صراحت تأکید می‌کند که خدا پیامبر را از اکراه مردمان به پذیرش دین نهی کرده و چنین عملی را برای او مکروه شمرده و تصریح کرده است که چنین ایمانی را بر فرض وقوع نمی‌پذیرد. (طباطبایی، ۱۹۷۱: ۱۰ / ۱۲۶) باز در جایی دیگر تأکید می‌کند:

خدای سبحان خود، انسان‌ها را مختلف آفریده و این اقتضای حکمت او است که سعادت و شقاوت انسان‌ها براساس اختیار آنها باشد تا هرکس راه معصیت و طریق ضلالت پیش گیرد مجازات شود و هرکس بر مرکب راهوار اطاعت سوار شود و راه بندگی پیماید پاداش یابد. (همان: ۱۲ / ۳۳۶)

چنانچه می‌بینیم معلوم نیست طباطبایی که «قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ...» را علت «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» می‌داند، درجایی دیگر چگونه همین تبیین و اقامه برهان را مجوزی برای اعمال زور و اکراه در پذیرش دین تلقی می‌کند؟

جالب آنکه او در تفسیر آیه «وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُم بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ؛ و بیش‌ترشان به خدا ایمان نمی‌آورند، جز درحالی که آنان مشرک‌اند.» (یوسف / ۱۰۶) می‌نویسد:

اکثر مردم ایمان آور نیستند هرچند تو از ایشان مزد نخواهی و هرچند بر آیات آسمانی و زمینی با همه زیادش مرور کنند. آنهایی از ایشان که ایمان آوردند نیز اکثراً ایمانشان آمیخته به شرک است. (طباطبایی، ۱۹۷۱: ۱۱ / ۲۷۶)

بنابراین آن عده‌ای که صاحب‌المیزان معتقد است «برای احیای انسانیت» اکراه ایشان به پذیرش دین مانعی ندارد، اکثر انسان‌های روی زمین خواهند بود. به هر حال، تعارض میان این دو نظر آشکارتر از آن است که نیاز به توضیح داشته باشد. در عین حال، نمی‌توانیم از مغالطه‌ای که در عبارات اخیر میان قانون و دین صورت گرفته، چشم‌پوشیم. علامه طباطبایی خود دین را «مجموعه‌ای از معارف علمی و معارف عملی مبتنی بر آن» و از سنخ «اعتقاد و ایمان» می‌داند (همان: ۲ / ۳۴۲) درحالی‌که قانون مجموعه‌ای از ضوابط تنظیم‌کننده مناسبات میان افراد و ناظر بر اعمال انسان‌هاست. یکی دانستن این دو مقوله و استشهاد به قانون و الزام شهروندان به رعایت آن در جوامع بشری به‌منظور توجیه اجبار و اکراه افراد به پذیرش دین اشتباه فاحشی است که ارتکاب آن از فیلسوف بزرگی همچون طباطبایی انتظار نمی‌رود.

صرف‌نظر از تهافت‌های مذکور باید دانست هدف از جهاد در نظر طباطبایی تنها محو شرک از روی زمین نیست. او در گامی فراتر هدف از جهاد را نه محو شرک از روی زمین بلکه استقرار حاکمیت و سلطه دین حق بر زمین می‌داند. او در تفسیر آیه «وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَعَلِمُوا أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ؛ و در راه خدا، جنگ کنید و

بدانید که خدا، شنوای داناست.» (بقره / ۲۴۴) می‌نویسد:

این آیه بر وجوب جهاد دلالت دارد. خدای متعال در اینجا و سایر موارد جهاد را به «فی سبیل الله» مقید فرموده است تا کسی گمان نکند که هدف این وظیفه مهم دینی فقط تسلط دنیوی و توسعه سرزمینی است، همچنان که برخی از جامعه‌شناسان معاصر و دیگران درباره پیشرفت اسلام چنین تصور کرده‌اند، بلکه هدف از جهاد، گسترش و سلطه دینی است که صلاح دنیا و آخرت مردم را تأمین می‌کند. (طباطبایی، ۱۹۷۷: ۲ / ۲۸۴)

بدیهی است محو شرک و استقرار سلطه و حاکمیت دین حق دو مفهوم متفاوت و مستقل از یکدیگرند و تلازمی باهم ندارند، بنابراین از نقل اخیر می‌توان نتیجه گرفت که به عقیده طباطبایی هدف اصلی و نهایی جهاد در نگاه طباطبایی پس از محو شرک، سلطه و حاکمیت دین حق و نابودی هر کیان مستقل دیگر است، اگرچه این کیان متعلق به ادیان آسمانی باشد.

#### ه) نقد دیدگاه سید قطب

۱. جهاد با تفسیری که سید قطب ارائه می‌دهد با اصل نفی اکراه آشکارا در تعارض است. در قرآن آیاتی می‌توان یافت که نافی دیدگاه سید قطب نسبت به جهاد و اهداف آن است، از جمله آیاتی نظیر «و اگر [دشمنان] به صلح متمایل شوند، پس [تو نیز] بدان متمایل شو؛ و بر خدا توکل کن! [چرا] که در حقیقت تنها او شنوا [و] داناست.» (انفال / ۶۱)<sup>۱</sup> اما سید قطب منافاتی میان دیدگاه خود نسبت به جهاد و اهداف آن، با این گونه آیات نمی‌بیند. او با استناد به نظریه مرحله‌ای بودن آیات معتقد است، آیات قرآن را باید در مسیر حرکت وحی و تحولات و فراز و نشیب‌های جریان نهضت پیامبر اسلام درک کرد و فهمید. در این مسیر میان آیات ناظر به واقعیات مرحله‌ای خاص از این نهضت و آیات ناظر به مرحله نهایی تمایز قائل شد. به نظر او آیاتی نظیر آیه ۶۱ سوره انفال که مسلمانان را به پذیرش پیشنهاد صلح و آرامش جوامع غیر اسلامی فرامی‌خواند، آیاتی مرحله‌ای و مربوط به دورانی هستند که جنبش اسلامی هنوز در شرایط غلبه و پیروزی کامل بر حریف نیست؛ زیرا چنان که می‌دانیم سوره انفال در سال دوم هجرت نازل شده است.

اما با پذیرش منطقی مرحله‌ای بودن نزول آیات که در جای خود یکی از مهم‌ترین کلیدهای فهم صحیح آیات قرآن به‌شمار می‌رود، دیدگاه سید قطب نسبت به جهاد و اهداف آن با برخی از آیات قرآن از جمله: «به کسانی که کافر شدند بگو: اگر باز ایستند، آنان را آنچه گذشته بخشوده و آمرزیده می‌شود و اگر [به روش خود و جنگ و فتنه‌انگیزی] بازگردند پس همان روش و نهاد است که بر پیشینیان گذشت و با آنان کارزار کنید تا آنگاه که فتنه‌ای - کفر و شرک و فتنه‌انگیزی - نماند و دین یکسره خدای را باشد. پس اگر باز ایستند همانا

۱. وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ.

خدا به آنچه می‌کنند بیناست.» (انفال / ۳۹ - ۳۸) ناسازگار است.

چنان که پیداست در سوره انفال که در سال دوم هجرت نازل شده و آیات آن باید ناظر به مراحل میانی نهضت اسلامی باشد و نه مرحله نهایی آن، سخن از جهاد و مبارزه باهدف رفع فتنه و بودن دین برای خدا به‌میان آمده و بلافاصله از این فرمان نتیجه‌گیری شده که اگر مشرکان از آزار و تهدید دست کشیدند، مسلمانان صلح و آرامش را بپذیرند که خدا به آنچه مشرکان می‌کنند، آگاه است. بدون شک معنای واژه «فتنه» در این آیه به‌منزله هدف جهاد، آن معنایی نیست که لازمه‌اش نابودی بنیان‌های نظام‌های ستمگر بشری و استقرار الوهیت و حاکمیت الله به‌جای آن از طریق جنگ و جهاد باشد؛ زیرا این آیات، چنان‌که گفتیم، در دوره‌ای نازل شده‌اند که حکومت نو پای مدینه هنوز در شرایط ضعف به‌سر می‌برده است. این آیات از نظر سیاق و حتی لفظ، تفاوتی با آیات ۹۳ - ۱۹۱ سوره بقره که ظاهراً در سال هفتم هجری (یک سال پس از صلح حدیبیه) نازل شده‌اند، ندارند. در هر دو دسته یک مضمون تکرار شده و دست کشیدن مشرکان از دسیسه و تجاوز «فان انتهوا» شرط پایان جنگ اعلام شده است. جالب اینکه سید قطب در تفسیر آیات ۳۸ و ۳۹ سوره انفال بی‌اعتنا به منطق مرحله‌ای بودن نزول آیات قرآن از جمله آیات جهاد، از این آیات تفسیری کاملاً یکسان با آیات ۹۳ - ۱۹۱ سوره بقره به‌دست می‌دهد.

۲. از دیگر آیاتی که به‌نظر می‌رسد با دیدگاه سید قطب درباره جهاد و اهداف آن تعارض دارد، این آیه است:

لَا يَنْهَكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ \* إِنَّمَا يَنْهَكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَأَخْرَجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ وَظَاهَرُوا عَلَىٰ إِخْرَاجِكُمْ أَنْ تَوَلَّوهُمْ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ. (ممتحنه / ۹ - ۸)

خدا شما را نسبت به کسانی که درمورد دین با شما پیکار نکردند و شما را از خانه‌هایتان بیرون نراندند، منع نمی‌کند که به آنان نیکی کنید و نسبت به آنان دادگری نمایید؛ [چرا] خدا دادگران را دوست می‌دارد خدا شما را فقط از کسانی که در مورد دین با شما پیکار کردند و شما را از خانه‌هایتان بیرون راندند و برای بیرون راندن شما هم دیگر را پشتیبانی کردند، منع می‌کند که با آنان دوستی کنید؛ و هرکس آنان را دوست داشته باشد، پس تنها آنان ستمکارند.

مطابق این آیات مسلمانان به نیکی و رفتار عادلانه با جوامع و نظام‌های غیرمسلمانی که موضعی خصمانه و ستیزه‌جویانه با آنها ندارند و به آزار و تبعید مسلمانان اقدام نکرده و نمی‌کنند، ملزم شده‌اند. بدون شک دیدگاه سید قطب درباره ماهیت و اهداف جهاد از جمله نابودی تمامی نظام‌های بشری و استقرار الوهیت و حاکمیت الله به‌جای آنها با مفاد این آیه سازگار نیست. نکته دیگر اینکه در تفسیر این آیه ادبیات سید قطب به‌کلی تغییر می‌یابد. او که در تفسیر سوره توبه با استناد به آیات و روایات دینی و حوادث تاریخی از قدیم تا

امروز صفحات متعددی را به تشریح خصومت ذاتی و چرایی تضاد آشتی ناپذیر میان اردوگاه اسلامی و اردوگاه مسیحی و یهودی و ضرورت جهاد فیصله‌بخش اختصاص می‌دهد، (سید قطب، ۱۹۹۵: ۳ / ۱۶۳۵ - ۱۶۲۵) در تفسیر آیات سوره ممتحنه می‌نویسد:

این آیات قاعده اسلامی مهمی را در روابط بین‌المللی میان مسلمانان و غیرمسلمانان بنا نهاده، خصومت را مختص حالت تجاوز و دشمنی قرار می‌دهد، اما در شرایطی که دشمنی و تجاوز منتفی است، مبنای روابط را بر نیکی و عدالت استوار می‌سازد. اسلام دین صلح و عقیده دوستی و نظامی است که هدف آن سایه‌افکنی بر تمام عالم و برپایی روش خود در تمام جهان و جمع آمدن مردمان تحت پرچم اخوت و دوستی متقابل است. هیچ چیز جز تجاوز دشمنان علیه مسلمانان مانع این خطمشی نیست. اگر از در صلح درآیند اسلام طالب تداوم خصومت نخواهد بود ... این آیات اساس قانون بین‌المللی اسلام است که حالت صلح پایدار را میان مسلمانان و همه جوامع بنا می‌نهد. این وضعیت را هیچ عاملی جز تجاوز نظامی و ضرورت پاسخ به آن و یا نگرانی از خیانت به معاهده که به معنای تهدید به تجاوز است و یا ممانعت با توسل به قدرت در برابر آزادی دعوت و آزادی اعتقاد که نوعی تجاوز به‌شمار می‌آید، تغییر نمی‌دهد. در غیر این موارد، شرایط صلح و دوستی و نیکی و عدل میان جامعه اسلامی با کلیه جوامع برقرار است.

چنان که ملاحظه می‌شود، آیات مذکور چنان واضح و صریح هستند که سید قطب علی‌رغم تمام تلاشی که برای پایبندی به دیدگاه خود درباره جهاد و هدف آن به خرج می‌دهد، ناگزیر از پذیرش مفاد آن به‌منزله قانونی ثابت در تعامل با جوامع غیراسلامی است. سید قطب در ادامه این عبارات می‌افزاید:

پس از این، سوره توبه با آیاتی نظیر آیه بیستم نازل شد و به حالت معاهده و پیمان میان مسلمانان و تمامی مشرکان پایان داد ... اما این امر پس از آن اتفاق افتاد که تجارب متعدد ثابت کرد که مشرکان به پیمان خود با مسلمانان ملتزم نیستند و به محض اینکه فرصت یابند آن را نقص می‌کنند، بنابراین قاعده دیگری به اجرا درآمد و آن ضرورت تأمین پایگاه اسلامی آن زمان (یعنی تمامی شبه جزیره عربستان) از دشمنانی که در کمین مسلمانان هستند و با مشرکان و اهل کتاب که بارها نقض عهد کرده‌اند، رابطه دارند. این وضعیت یک تهدید و تجاوز واقعی بود ... به‌ویژه آنکه دو امپراتوری هم مرز اسلام به تدریج از اسلام احساس خطر می‌کردند و امیرنشین‌های عربی هم‌پیمان خود را برای حمله آماده می‌ساختند. بنابراین راهی جز پاک‌سازی اردوگاه اسلامی از سایر دشمنان پیش از وارد شدن به جنگ‌های خارجی قابل پیش‌بینی در آن روز نبود.

۳. صدر و ذیل این توضیحات چندان با یکدیگر همخوانی ندارد. اگر آیات ۷ و ۸ سوره ممتحنه قاعده ثابت اسلام در روابط بین‌المللی میان مسلمانان و غیرمسلمانان و بیانگر صلح‌طلبی اسلام است، چگونه می‌تواند آیاتی مرحله‌ای باشند و با آیات آغازین سوره توبه ضابطه‌ای دیگر جانشین آن شود، مگر آنکه معتقد شویم که مشرکان مکه و عربستان آن زمان به علت نقض عهد مکرر از شمول این قاعده ثابت خارج بوده و مشمول آیات سوره توبه شده‌اند. در این صورت آیات سوره توبه صرفاً مربوط به مشرکان عربستان خواهد بود. همان‌گونه که کسانی مانند محمد عزت دروزه به آن معتقدند. (دروزه، ۲۰۰۰: ۳ / ۱۵۴) بخش دوم توضیحات سید قطب نیز تا حدودی مؤید همین نظر است. توضیحات پایانی سید قطب آشکارا با نظر مفسرانی چون محمد عزت دروزه - که به شدت مورد انتقاد وی بودند - مشابه است و در عین حال و به همان اندازه با گفته‌های دیگر او مبنی بر اینکه آیات آغازین سوره توبه بیان‌گر مرحله نهایی رفتار با غیرمسلمانان در چارچوب استراتژی نابودی کلیه نظام‌های غیر اسلامی و تحقق حاکمیت الله بر روی زمین است. (همان)

### و) نقد دیدگاه علامه طباطبایی

۱. به‌طور کلی باید گفت در آراء طباطبایی در این زمینه تهافتی نهفته است. او از یک سو به صراحت می‌گوید: عدم اجبار بر پذیرش دین، خود یکی از احکام دینی است که در همه شرایع و حتی قدیمی‌ترین آنها که شریعت نوح علیه السلام است، تشریح شده و تا به امروز نیز به قوت خود باقی بوده و نسخ نگردیده است. (طباطبایی، ۱۹۷۱: ۱۰ / ۲۰۷) و از سویی دیگر معتقد است که اعتقاد به توحید وجود شرک را بر نمی‌تابد و اختیار بندگان را در پذیرش دین محدود به سه دین ابراهیمی می‌داند. روشن است که در زمان نوح علیه السلام و همچنین در دوره پیامبران پس از او تا زمان بعثت ابراهیم علیه السلام، جز آیین نوح اولوالعزم علیه السلام آیین توحیدی دیگری در میان نبوده است، بنابراین یا این حکم در دوره مذکور لغو و عبث بوده که فرضی نادرست است و یا وجود نداشته و یا شامل ادیان غیرتوحیدی نیز می‌شده است. نتیجه عملی دو فرض اخیر یکی است؛ بدین معنا که در هر دو فرض باید پذیرفت دست‌کم در دوران مذکور دین توحید علی‌رغم تعارض با دین شرک وجود آن را برمی‌تابیده است. بنابراین، ادعای صاحب *المیزان* مبنی بر اینکه دفاع از حق انسانیت، قتال با مشرکان و تطهیر زمین از لوٹ شرک و خالص ساختن ایمان به خدای سبحان را اجتناب ناپذیر می‌سازد، صحیح به نظر نمی‌رسد؛ زیرا روشن است که ادیان یهود و مسیحیت و اسلام از این نظر هیچ وجه تمایزی با دیگر ادیان توحیدی پیشین ندارد. اگر ادیان توحیدی پیشین وجود دین شرک را برمی‌تابیده‌اند و به اکراه مشرکان در پذیرش دین حق حکم نمی‌کرده‌اند، یهود و مسیحیت و به‌ویژه اسلام به طریق اولی نمی‌توانند به چنین اکراهی فرمان دهند؛ زیرا به عقیده ما مسلمانان، این ادیان به ترتیب تعالیم روشن‌تر و متعالی‌تری به بشر عرضه کرده و راه حق را واضح‌تر کرده‌اند، به طوری که دیگر برای پذیرش دین توحید و دست‌شستن از دین

شرک هیچ ابهامی در میان نیست، در نتیجه با توجه به تعلیل «قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ» در آیه نفی اکراه، هیچ اکراهی در دست شستن از عقاید و پذیرش این ادیان نمی‌تواند مجاز باشد.

۲. در مورد دیگر ایشان جهاد با مشرکان را دفاع از حق انسانیت و هدف از آن را پاک‌سازی زمین از لوث وجود شرک مطلق و تحقق ایمان خالص می‌داند یا درجایی دیگر به صراحت بر عدم حق حیات مشرکان تصریح کرده، می‌نویسد: سلب حقوق عمومی از برخی افراد و جوامع، در جامعه اسلامی امری اجتناب‌ناپذیر است، اما آنچه در جامعه بشری صالح معتبر است، سلب حقوق از کسانی است که قصد نقض حقوق و نابودی جامعه را دارند. اسلام معیار برخورداری از حق حیات و حقوق اجتماعی را پیروی از دین توحید، اعم از اسلام یا ادیان اهل ذمه می‌داند، بنابراین آنکه نه مسلمان است و نه اهل ذمه حق حیات ندارد. این معیار با ناموس خلقت کاملاً سازگار و اجمالاً مورد پذیرش جامعه بشری است. (طباطبایی، ۱۹۷۱: ۳ / ۲۶۲) اما همو در تفسیر آیه ۲ سوره نساء و در پاسخ به کسانی که اسلام را دین شمشیر می‌دانند، می‌گوید: در اسلام، قتال فقط برای رفع فتنه است نه اجبار مشرکان به پذیرش دین خدا و عقیده توحید، بنابراین اسلام از سر اختیار و در ابتدا آغاز به جنگ نمی‌کرد، بلکه این دشمنان بودند که آن را ناگزیر از قتال می‌کردند. (طباطبایی، ۱۹۷۱: ۴ / ۱۶۴) که بیانگر تضاد آشکاری در آراء ایشان است.

۳. چنان‌که ملاحظه می‌شود، وی آزادی و اختیار انسان را در پذیرش دین، محدود به ادیان توحیدی و به‌طور مشخص ادیان یهود و مسیحیت و اسلام می‌داند. این سخن با تفسیری که او از اختیار مردمان در پذیرش دعوت انبیا و نیز وظیفه رسولان در دعوت و تبلیغ وحی به دست می‌دهد تعارض دارد، هرچند با نتیجه‌گیری او در شرح آیه اکراه سازگار است: بعد از آنکه توحید در بین مردم گسترش یافت و همه ولو با پذیرش دین یهود و یا مسیحیت بدان گردن نهادند دیگر هیچ مسلمانی مجاز به درگیری و منازعه با موحد دیگر نیست. (همان: ۲ / ۳۴۳)

### نتیجه

به نظر سید قطب آیات ناظر به اختیار انسان‌ها در پذیرش دعوت انبیا و نیز آیات ناظر بر تحدید وظیفه انبیا به ابلاغ و دعوت دین تصویرگر فضای تضاد سازش‌ناپذیر و تقابلی سخت میان شرک و توحید هستند و نه تنها بر تحمل و همزیستی با دین شرک دلالتی ندارند، بلکه مفاد آن پیامبر و مسلمانان را به انقطاع کامل و عدم مداهنه در برابر مشرکان فرامی‌خواند. او جهاد را جزو ذات و طبیعت اسلام و هدف از آن را تثبیت الوهیت الله در زمین و طرد طاغوت‌های غاصب قدرت خدا و رهایی انسان از عبودیت غیرخدا می‌داند. «فتنه» که رفع آن در قرآن هدف جهاد، معرفی شده است از نظر وی تنها تهدید و شکنجه مسلمانان و یا تجاوز نظامی نیست، بلکه کلیه اشکال بازدارنده مستقیم و غیرمستقیم علیه عقیده و ایمان از جمله وجود نظام‌های سیاسی،

اقتصادی و فرهنگی غیرتوحیدی را شامل می‌شود و هدف جهاد از بین بردن آن است. علامه طباطبایی همچون سید قطب آزادی را لازمه حیات انسانی می‌داند. به اعتقاد او حتی پیامبران مجاز به تحمیل دعوت و دین وحی به مردمان نیستند، اما اعتقاد به اصل عدم همزیستی توحید و شرک و اینکه هدف اسلام پاک کردن زمین از لوث وجود شرک از طریق جهاد است، او را به خروج پیروان ادیان غیرتوحیدی از دایره آزادی سلب حق حیات از ایشان و انحصار برخورداری از این حق به اهل کتاب معتقد می‌سازد. طباطبایی همچون سید قطب حق حیات را برای اهل کتاب، تنها در سایه حکومت اسلامی و مشروط به خضوع در برابر آن به رسمیت می‌شناسد، اما در نظر او اهل کتاب به دلیل انحراف از اصل توحید و اعتقاد و عمل به آموزه‌های تحریف شده نظیر باور به تثلیث و فرزند خدا بودن عیسی مسیح و عزیر، در مسیر خلاف فطرت گام برمی‌دارند و درنهایت مشرک‌اند، در نتیجه با توجه به تضاد آشتی‌ناپذیر توحید و شرک و ضرورت حاکمیت توحید بر روی زمین احکام مشرکان بر ایشان نیز صادق است و در نهایت باید میان جنگ و پذیرش اسلام یکی را برگزینند.

## منابع و مأخذ

- قرآن کریم.
- ابن اثیر، مبارک بن محمد، ۱۳۸۳ / ۱۹۶۳، *النهاية في غريب الحديث و الاثر*، بیروت، چاپ افست قم.
- ابن جوزی، ابوالفرج بن ابی الحسن، بی تا، *نواسخ القرآن*، بیروت، دار الکتب العلمیه.
- ابن عاشور، محمدطاهر، بی تا، *تفسیر التحریر و التنویر*، تونس، الدار التونسیه.
- دروزه، محمدعزه، ۲۰۰۰ م، *تفسیر الحديث ترتیب حسب النزول*، بیروت، دار الکتب العلمیه.
- رازی، فخرالدین محمد بن عمر، ۱۴۱۱ ق، *التفسیر الکبیر / مفاتیح الغیب*، بیروت، دار الکتب العلمیه.
- زمخشری، جارالله محمود بن عمر، ۱۴۰۷ ق، *الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل*، بیروت، دار الکتب العربیه.
- سید قطب، ۱۹۷۷ م، *الجهاد فی سبیل الله*، قاهره، دار الإعتصام.
- \_\_\_\_\_، ۱۹۹۸ م، *فی ظلال القرآن*، قاهره، دار الشروق.
- طباطبایی، سید محمدحسین، ۱۹۷۱ م، *المیزان فی تفسیر القرآن*، بیروت، مؤسسه الاعلمی.
- طبرسی، فضل بن حسن، ۱۴۰۶ ق، *مجمع البیان لعلوم القرآن*، بیروت، دار المعرفه.
- مودودی، ابوالاعلی، ۱۹۸۶ م، *الحکومت الاسلامیه*، ترجمه احمد ادریس، قاهره، دار المختار الاسلامی.

